

بررسی سیاست مذهبی شاه سلطان حسین

سارا شوهانی^۱

چکیده

در این پژوهش به بررسی سیاست مذهبی شاه سلطان حسین در دوره صفویه پرداخته شده است. پادشاهان صفوی با بهره‌گیری از ایدئولوژی شیعه، سعی در کسب مشروعیت سیاسی و ساختاری حکومت خویش نمودند. انتشار و تثبیت ایدئولوژی مذهب تشیع، در تعامل با علمای دینی، دست‌یافتنی بود. بنابراین هر کدام از پادشاهان صفوی با توجه به شرایط اجتماعی و سیاسی حکومت از نفوذ علما در راستای توسعه و گسترش تشیع و تثبیت حکومت بهره بردند. تعامل شاهان صفوی با علما و فقهای شیعه، از اواخر دوره شاه اسماعیل اول آغاز شد، و با ورود علمای شیعه، بویژه از جبل عامل به ایران در دوره شاه طهماسب گسترش یافت. در دوره صفوی با وجود دیگر گروه‌های تأثیرگذار در قدرت، از جمله نیروهای قزلباش و ... قدرت و جایگاه علمای شیعه در دستگاه حکومت روندی رو به رشد داشت. در دوره‌ی شاه عباس اول با توجه به تغییرات گسترده‌ی در حکومت و کاهش قدرت نیروهای قزلباش و جایگزینی نیروی سوم متشکل از نیروهای گرجی و چرکس، شرایط برای افزایش قدرت علما و فقها در صحنه سیاسی کشور فراهم شد. اما نظارت دقیق شاه عباس و قدرت مطلقه او مجالتی برای مداخله سیاسی علما باقی نگذاشت. سیاست مذهبی صفویان چه تأثیری در تعامل یا برخورد آنها با اقلیت‌های دینی و اهل سنت داشته است؟ پس از شاه عباس و با روی کار آمدن شاهان ضعیف این فرصت فراهم شد تا علمای شیعه در قدرت مداخله مستقیم نمایند. در دوران شاه سلطان حسین به دلیل عدم درایت سیاسی و بی‌اعتنایی او نسبت به منافع حکومت و ملت، مداخله زیاد علما، با اتخاذ سیاست خشن و سخت‌گیرانه به پیروان

^۱ . کارشناس ارشد تاریخ ایران اسلامی دانشگاه پیام نور. sarashohani6715@gmail.com

دیگر مذاهب باعث ایجاد تنش‌هایی در درون قلمرو صفویان شدند که نتیجه این سیاست پیگرد اقلیت‌های مذهبی غیرشیعی بود که بافت اجتماعی جامعه ایران را سست کرد و زمینه برای سقوط دولت صفویه فراهم گردید. روش تحقیق در این پژوهش تاریخی - توصیفی و تحلیلی بوده است.

واژگان کلیدی: صفویان، سیاست مذهبی، شاه سلطان حسین، اقلیت‌ها و اهل سنت.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

the religious policy of the Shah Sultan Hussein

Abstract

In this study, the religious policy of the Safavid Shah Sultan Hussein has been paid. Using the Shiite Safavid kings ideology, were attempting to gain political legitimacy and its governance structure. And consolidation of Shiite religious ideology, in interaction with religious scholars, was achievable. Thus, each of the Safavid kings, according to the social and political conditions in the development and governance of the influence of the ulama Expansion and consolidation of Shiite benefited. Interaction with scholars and jurists Shiite Safavid dynasty, Shah Ismail I started late, and with the arrival of Shiite scholars, especially from Jabal 'Amil to Iran during Shah Tahmasp developed. In the Safavid era with other influential groups in power, including Ghezelbash forces and Shiite scholars power and position in the state apparatus was a growing trend. However, careful monitoring of Shah Abbas and the absolute power he did not leave room for political interference scholars. Safavid religious policy affect interaction or encounter they had with religious minorities and Sunni? After Shah Abbas, and with the rise of kings weak this opportunity to Shiite scholars in the power of direct intervention. Shah Sultan Hussein because of lack of tact and political indifference towards the interests of the state and nation, intervention, many scholars, by adopting a policy of harsh followers of other religions leads to tensions within the territory of the Safavids were the result of political persecution of religious minorities Ghyrshyy the social fabric of society and undermine respect for the fall of the Safavid state was prepared. Methods In this study, historical - descriptive analysis.

Keywords: Safavid, religious politics, Shah Sultan Hussein, Aqlyt-Ha and Sunnis.

مقدمه

تشکیل حکومت صفویه به دلیل تأثیر تعیین کننده‌ای که در سرنوشت ایران، سرزمین‌های اسلامی برجای گذاشت مهم‌ترین واقعه‌ای بود که در سالهای آغازین قرن دهم هجری رخ نمود. در واقع سلسله صفویه از جنبه‌های سیاسی دولتی متمرکز و مقتدر بودند و از لحاظ مذهبی با رسمی کردن مذهب تشیع برای اولین بار در ایران به اغتشاشات فرقه‌ای و اختلافات مذهبی در قلمرو ایران پایان دادند. اما به زودی هم در پی آرامش صد ساله پس از قرارداد زهاب (۱۰۴۹ ه.ق) و خو گرفتن دربار صفوی به تنعم و نازپروری، سرآغاز انحطاط آنان، تا اینکه در زمان شاه سلطان حسین زوال حکومت صفوی شتاب بیشتری گرفت. فاجعه‌ای که شاه و نیز مملکت را که دو قرن تمام در برابر بحران‌های سخت داخلی دشمنان خارجی مقاومت کرده بودند به وسیله دشمنی غیرمنتظره اما در واقع بی‌اهمیت غافلگیر کرد. درد بی‌خبری از مصالح ملی به مرتبه‌ای رسیده بود که شاه و درباریان خود را در محور عالم می‌دانستند، شمشیر تیز قزلباش دیگر و برندگی خود را از دست داده بود و نقش روحانیون شیعه و مقامات و مناصبی که آنها عهده‌دار بودند تأثیر حاکمان و روحانیون نسبت به هم، ساخت مساجد، برگزاری مراسمات مذهبی و حمایت یا سرکوب پیروان و فرقه‌های مذهبی دیگر از مسائلی بود که از یک سو باعث استحکام دولت صفوی و از سوی دیگر موجب فروپاشی و سقوط آن گردید.

بیان مسئله

تشکیل دولت صفوی در اوایل قرن دهم هجری قمری/ شانزدهم میلادی یکی از رویدادهای مهم تاریخ ایران محسوب می‌شود. پیدایش این حکومت که باید آن را سرآغاز عصر تازه‌ای در حیات سیاسی و مذهبی ایران دانست موجب گردید استقلال ایران براساس مذهب رسمی تشیع و یک سازمان اداری نسبتاً متمرکز تأمین گردد. در راستای نگرش مذهب تشیع، سیاست مذهبی پادشاهان صفوی ادوار مختلفی داشته

است و با روی کار آمدن هر یک از شاهان این سلسله، سیاست مذهبی هر یک نیز رنگ خاصی به خود گرفته است.

سیاست تساهل و تسامح دوران پیشین تا حد زیادی به دست فراموشی سپرده شد البته این جریان مذهبی در اواخر دوران صفویان کاملاً به نفع شیعیان و به ضرر اهل سنت (افغانها) و اقلیتهای مذهبی (ارامنه مسیحی، زردشتیان، یهودیان و غیره) پیش رفت. به طوریکه منابع تاریخی صفویه از شکنجه و تبعیضات مذهبی و مهاجرت این اقلیتها گزارش داده اند. در واقع حکومتی که شاه اسماعیل اول در سال ۹۰۷ ه.ق تأسیس کرد تا حکومتی مذهبی بر پایه شاخصهای دینی موجود در جامعه باشد و حاکمان صفویه با انتساب یا اتکا بر نهاد دین روند شکل‌گیری قدرت دینوی خود را تسریع بخشند. نقش دین و مذهب در شکل‌گیری، رسمی شدن، تداوم و استمرار و سرانجام فروپاشی دولت صفویه کاملاً نمایان است.

در این پژوهش سعی بر آن بوده تا مشخص شود نقش شاه سلطان حسین صفوی و علمای شیعی تا چه میزان در بروز شورش‌های قومی مذهبی و انحلال صفویه نقش داشته است.

ویژگی‌های فردی، جسمی، ابعاد روحی و روانی و رفتارهای سیاسی شاه سلطان حسین را تحت تأثیر قرار داده بود بطوری که خشونت‌گریزی، عیاشی، تنبلی، آرامش‌طلبی، شخصیت پیرو و انفعالی، ضعف نقش، نداشتن مهارت مخالفت و مقاومت، تسلیم‌پذیر و نداشتن خلاقیت.

سیاست مذهبی صفویان در دوره شاه سلطان حسین باعث فشار بر اقلیتهای مذهبی و پیروان سایر ادیان گردد. همین مسئله یکی از دلایل سقوط نهایی صفویان می‌باشد.

بسترسازی تاریخی صفویان

ظهور دولت صفوی یکی از وقایع مهم تاریخ ایران و در چشم‌انداز تاریخ سیاسی ایران اسلامی، جایگاه ویژه‌ای برخوردار است. عصری که تا کنون در داخل و خارج

از کشور توجه بسیاری از پژوهشگران تاریخ را به خود جلب نموده است. این اهمیت از آن رو است که با برآمدن صفویان در سده دهم هجری، افق تاریخی جامعه ایرانی دگرگون شد و فصل تازه‌ای را در تاریخ ایران گشود. بر آمدن دولت صفوی در زمینه‌ای از انحطاط ایران به انجام رسید. دوران پیش از آن انهدام‌های گسترده‌ای و سپس تلاش برای ایجاد نوعی نظم بود که امکان شکوفایی و پیشرفت جامعه رانی را فراهم نماید. این دوران با افول دانش و اقتصاد بدلیل انهدام‌های پی در پی و چند باره در شهرهای بزرگ ایران همراه بود. اما با برآمدن صفویه ایران توانست با دستیابی مجدد به هویت ملی، به کشوری قدرتمند و مستقل در شرق اسلامی تبدیل شود. دایره سروری و خلافت عثمانیان را بر ممالک اسلامی رد می‌کند. حکومتی که در اوایل قرن دهم هجری بر پا شد یک حکومت مذهبی و بر پایه تشیع بود که با تأسیس آن مقطع جدیدی در تاریخ ایران گشوده شد و ایران دوباره «ملت- دولت» مستقل، خودمحمور، پر قدرت و مورد احترام به خود دید. از این روی تشکیل دولت صفوی را می‌بایست در ورای تعبیر ساده‌ی سیاسی و سلسله‌ای که در گذشته اتفاق افتاده است دانست و بدان اندیشید. بنابراین، قبل از پرداختن به اوضاع اجتماعی در زمان شاه سلطان حسین نظر به اهمیت سلسله صفویه چنین مقدمه‌ای ضرورت می‌یابد؛ چرا که ظهور سلسله صفویه در ایران نه تنها برای این کشور و همسایگان آن، بلکه برای اروپا نیز واقعه تاریخی مهمی به شمار می‌رود.

سیاست مذهبی شاهان صفویه

در این راستا، شاهان صفویه با بهره‌گیری و تلفیق سه عنصر متفاوت، شالوده‌های قدرت خود را استحکام بخشیدند و به شکل عجیبی در این راه کامیاب شدند. نمایندگی شیعه علیهم السلام و به طور خاصی امام غایب علیه السلام، بهره‌گیری از نظریه سلطنت یا فره ایزدی که در قالب سلطان ظل‌اللهی تبلور می‌یافت و در نهایت

استفاده از طریقت صفوی و ایجاد مرید و مرادی میان شاه و سپاهیان سه عنصری بود که صفویه آنها را با هم تلفیق نمودند ما بیش از همه سلطنت صفویه با تکیه بر نیروی ایلات و عشایر و اندیشه‌های صوفیانه و گرایش شیعی تعصب‌آمیز آغاز شد (سیوری، ۱۳۸۰: ۷۲).

در حقیقت شاه اسماعیل اولین اقدام مهم خود را در شهر تبریز و اعلام مذهب تشیع به عنوان مذهب رسمی دولت و مملکت صفوی قرار داد و از آن تاریخ به بعد تبریز به عنوان اولین پایتخت تشیع در جهان اسلام مطرح گردیده است. البته تشیع قرن‌ها پیش از صفویه در ایران نفوذ کرده بود. قبل از صفویان چندین حکومت قوی در ایران با خصوصیت شیعی روی کار آمدند؛ مانند علویان طبرستان، سربداران خراسان و البته در آن دوره علما و فقهای اسلام، سلطنت شاهان صفویه را بر پایه این اندیشه کلیدی شیعه که هر حکومت غیر منصوب (از ناحیه ائمه معصومین علیهم السلام) غیر شرعی است، نامشروع می‌دانستند؛ اما برخی از آنها ناگزیر بودند بر اساس قاعده ضرورت، مصلحت و تقیه به همکاری با شاهان صفوی (و بعدها قاجاریه) بپردازند و به امید روزی بنشینند که توانایی جایگزین کردن حکومتی مبتنی بر ولایت فقیه را به جای سلطنت سلطان عادل یا مشروطه پیدا کنند. مقامات روحانی و وظایف روحانیون اهمیت دادن دولت صفوی به تشیع و توجه ویژه این دولت به علمای شیعی مذهب و حمایتش از علمای مذهبی باعث شد که به تدریج علماء در امور اجتماعی و سیاسی مملکت مؤثر واقع شوند و این تأثیر و نفوذ به ویژه در دوره شاه طهماسب اول و شاه سلطان حسین به اوج خود رسید. تشویق سلاطین صفویه به فقه تشیع، مرجعیت علما مشروعیت دولت را تقویت نمود. در واقع نوعی رابطه میان قدرت دنیوی و قدرت مذهبی زعامت معنوی و زعامت سیاسی پدید آمد که یکی از نتایج آن اداره برخی از تشکیلات دولتی مانند امور قضایی، اوقاف و امور مالکیت توسط روحانیون بود که از سنن قدیمی نشأت می‌گرفت.

شخصیت و زمامداری شاه سلطان حسین

شاه سلطان حسین آخرین پادشاه از خاندان صفویه بود که در سال ۱۱۰۵ بر تخت سلطنت نشست. او که در انزوای بزرگ شده بود سواد نداشت و از آمادگی لازم برای اداره کشور برخوردار نبود ولی در عین حال دارای شخصیتی آرام بود. دوران سلطنت شاه سلطان حسین صفحه رقابت علما با اعضا حرم و خواجگان حرمسرا بود این عوامل باعث شد تا شاه سلطان حسین در نهایت به شخصی ضعیف النفس تبدیل شود. در دوره حکومت وی که ۲۸ سال بر ایران فرمانروایی می‌کرد و آخرین بازمانده دوران صفویان بود. تعلم حکومتی و ساختار اداری که با تلاش‌های شاه اسماعیل و شاه طهماسب و شاه عباس اول ایجاد شده بود از میان رفت. وی عملاً هیچ قدرتی در اداره امور نداشت و حتی علاقه‌ای هم به دانستن اتفاقاتی که در اطرافش می‌افتاد نشان نمی‌داد. کشور در هرج و مرج نابسمانی فرو رفت و هر نوع ظلم و ستمی بدون هیچ مانعی در پایتخت انجام می‌گرفت. سیستم حکومتی شاه سلطان حسین از مردان قدرتمند خالی و به جای آن خواجگانی که خطری برای او نداشتند جایگزین می‌شدند و بزرگ شدن شاهزادگان در حرم که این رسم غلطی بود که از دوره شاه عباس شدید شده بود و دخالت خواجه سرایان در امور حکومتی باعث شده بود که نتوانند از چنگال آنها رهایی یابند.

ظلم حاکمان بر مردم به بهانه یکسان سازی مذهبی آنقدر شدید بود که به گونه‌ای که فریاد تظلم خواهی به دربار می‌رسید. اما شاه سست عنصر و ظاهربین به این مسأله هیچ توجهی نمی‌کرد. و همچنین ترتیب خاص شاه در حرم باعث فقدان شجاعت در او بود به نحوی که از حل مشکلات می‌هراسید. قاطعیت نداشت بی ارادگی و ترس و ظلم حاکمان در زمان او ارکان ایران را بر باد داده بود. و در نواحی دوردست دولت نفوذ نداشت حکام ملی چون نظارتی بر روی آنها نبود برای جبران مبلغی که مستعمران برای حفظ نفوذ خود به وزرا و درباریان پرداختند از هرگونه احجاف و

ایمان و زور از مردم دریغ نمی‌کردند. شورش در این مناطق عادی بود و گوش شنوایی برای دولت خانه صفوی برای آگاهی از مظالم وجود نداشت. سپاه که سالها بی‌کار و بی‌نظم بود فاقد امیران لایق از عهده هیچ کاری جز آزار و اذیت مردم بی‌دفاع بر نمی‌آمد. چون بسیاری از مقامات بلند سپاه توسط افراد فرومایه اشغال شده بودند (سیوری، ۱۳۸۰: ۹۰).

بازتاب اجتماعی دین و بروز شورش‌های قومی - مذهبی

شاه سلطان حسین از سیاست‌ها و خط‌مشی‌هایی که شاه عباس اول در اداره مملکت به کار گرفت، استفاده نکرد. عدم تسلط شاه بر امور مملکتی، وحدت کشور را به مخاطره انداخته بود و در گوشه و کنار ایران به ویژه در نواحی بلوچستان، کرمان، کردستان و گرجستان حکومت‌های محلی نضج و قوت گرفتند و این امر مقدمه حوادث بعدی بود. البته که این امر بازتاب سیاست‌های دولت و کارگزاران حکومت و در رأس آنها شاه سلطان حسین بود. امنای مذهب که به تبعیت از اوضاع، غرق در مسایل دنیوی و مادی شده بر سبیل تعمیم و مسامحه که گاه روحانیون خوانده می‌شدند، عمده وظیفه خود را، اعمال فشار و تشدید ایذاء و آزار اهل سنت و پیروان دیگر ادیان می‌دانستند؛ بدین ترتیب، تسامح و آزادی نسبی عهد شاه عباس بزرگ، از زمان شاه سلیمان به کلی نادیده گرفته شد و در عهد شاه سلطان حسین، خود را در اعمال غیر انسانی، تحقیر، تضییق، اهانت، مشکل‌تراشی و حتی قتل و کشتار نشان داد. به همین دلیل در زمان وی تقریباً تمامی ایران دستخوش شورش شد.

با وجودی که شاه سلطان حسین لقب «دین‌پرور» داشت، سختگیری‌های دوران وی شورش اقلیت‌های دینی ایران را گسترش داد و حتی دامنه آن از همدان به اصفهان کشیده شد. عدم کفایت شاه سلطان حسین و سیاست‌های نادرست وی و نیز دلایل سیاسی دیگری باعث شد که وی بسیاری از نواحی جنوبی ایران مانند جزایر بحرین، قشم و لارک را از دست بدهد و در جنوب غرب ایران مشعشعیان و در ناحیه

جنوب شرق ایران بلوچ‌ها، حرکت‌هایی را آغاز کنند (میراحمدی، ۱۳۶۹: ۱۰۲).
ابراین، ضعیف‌النفس بودن شاه سلطان حسین مانع از آن نبود که سیاست بیرحمانه
قتل و آزار و تعقیب پیروان دیگر مذهب را دنبال کند، مانع از آن نبود که با سیاست
تساهل و تسامح مذهبی پیشینیان قوی خود نظیر شاه عباس وداع کند، مانع از
خونریزی‌ها و کشتارها و قتل عام‌ها نبود و نه تنها نبود بلکه دقیقاً ضعیف‌النفسی وی
در همین جا بود. به پیشنهاد علامه مجلسی مدارای مذهبی کنار رفت و بد رفتاری با
مسیحیان، یهودیان، صوفیان و اهل سنت آغاز شد. این رویه را نوه او میر محمد
مجلسی که از نزدیکان شاه بود نیز دنبال کرد. این عوامل باعث شد تا دوره شاه
سلطان حسین برای تمامی فرق مذهبی دوره سختی باشد و این زمینه‌ساز
شورش‌های درونی شد و قویترین آن طوفان مناطق زمیندار قندهار بود که زمینه
سقوط شاه سلطان حسین را فراهم کرد. برای درک بهتر مطلب در ادامه به بخشی از
سیاست دینی شاه سلطان حسین نسبت به اقلیت‌های دینی و مذهبی و بازتاب آن در
جامعه اشاره می‌کنیم.

سختگیری و برخورد شاه سلطان حسین با ادیان دیگر

ارامنه

سیاست شاه عباس اول که در ارتباط با کوچ ارامنه و فرمان تشکیل کوچ‌نشین مستقل
جلفای نو و واگذاری امتیازات مذهبی و سیاسی او به آنها توضیح داده شد، در بطن
توسعه اقتصادی و تأمین مصالح عالیه مملکت قرار داشت. شاه عباس با پیش گرفتن
سیاست تساهل و تسامح مذهبی نسبت به آنان، محیط نسبتاً امن و مناسبی را برای
جلفائیان فراهم آورد تا به راحتی بتواند به تجارت پرداخته و منجر به گسترش
مناسبات تجاری و سیاسی مملکت گردند. بدین ترتیب بین حکومت صفوی و طبقه
بازرگان ارمنی، اشتراک منافع یا نوعی تعامل پدید آمد که برای هر دو طرف مقرون
به صرفه بود. دولت شرایط مساعد تجاری برای خواجه‌ها ایجاد می‌کرد و آنها نیز با

فعالیت‌های تجاری خود، سود سرشاری عاید خزانه کردند. در زمان جانشینان شاه عباس، منحنی روابط دو سویه بین شاهان صفوی و ارامنه سیر نزولی پیدا نمود، به گونه‌ای که تجار ارمنی دیگر رغبتی به سرمایه‌گذاری در ایران نشان نمی‌دادند و کم‌کم در پی مهاجرت به دیگر کشورها از جمله هندوستان برآمدند. همین امر منجر به خروج نقدینگی از مملکت گردید و یکی از زمینه‌های زوال اقتصادی و تجاری صفویه را فراهم آورد (اعرابی، ۱۳۸۷: ۲۴).

تعقیب اقلیت‌ها در اواخر عهد صفوی دامن ارمنیان را نیز گرفت و به حدی شدت یافت که حتی رؤسای مذهبی ارامنه به زندان افتادند و کلیسای جلفا مجبور شد که سالیانه مبلغی به دولت پرداخت کند. در این دوره، هرگاه شخصی از ارامنه تغییر مذهب داده و به دین اسلام مشرف می‌شد حق داشت که ارث پدر خود را طلب نماید و حتی بعضی از آنها مدعی بودند که اموال و دارایی‌های تمام خاندان آنها تا درجه هفتاد و دوم به آنها تعلق می‌گیرد. به همین دلیل سانسون نقل می‌کند که دعای پایان‌ناپذیری همواره در محاکم در جریان بوده است (سانسون، ۱۳۴۶: ۱۴). از طرفی میزان مالیات کلیساها در این دوره به قدری افزایش یافت که منجر به واکنش‌هایی از طرف ارمنیان نسبت به حکومت صفویه شد. همچنین در مناسبات اجتماعی آنها با مسلمانان محدودیت‌هایی ایجاد شد از جمله بر اساس فرمان مورخ ۱۱۲۰ هـ ق مقرر گردید که «اهل کتاب نمی‌بایست مرتکب امری خلاف شرایط ذمه باشد، شوند و از آن جمله در روز باران بیرون نیامده، ارامنه کفش جسته نپوشند که امتیازی با مسلمانان داشته باشند» و از طرف دیگر طی فرمان مورخ ۱۱۱۹ هـ شاه سلطان حسین و طبق عریضه شیخ‌الاسلام اصفهان، میر محمد صالح الحسینی «به علت اقامت جمعی از مسلمانان و جماعت جدیدالاسلام در جلفا دستور صادر شد که به زودی مسجدی در جلفا بنا نهاده و به اتمام رسانیده، مؤذنی در آنجا تعیین و

وظیفه در وجه او مقرر و قدغن نماید که در اوقات صلوات، به گفتن اذان اقامت نماید» (اعرابی، ۱۳۸۷: ۲۷).

البته در برخی منابع آمده است که رفتار شاه سلطان حسین نسبت به مسیحیان حداقل بعد از مرگ علامه مجلسی به سال ۱۱۱۱ هـ ق ملایم و متعادل تر بوده است و خود شاه با اینکه ظاهراً فردی مذهبی و متعصب بوده ولی برای بهبود وضع مسیحیان و جلوگیری از تجاوزات دیگران به اموال آنها فرمان‌هایی صادر می‌کرد و از دخالت افراد غیر مسئول در امور کلیساها جلوگیری می‌کرد و متخلفین را مجازات می‌نمود و فرمان‌هایی که در این خصوص صادر می‌شد، بیانگر توجه شاه سلطان حسین نسبت به آسایش و رفاه حال مسیحیان می‌باشد (تاج‌بخش، ۱۳۷۲: ۳۹۱). حتی سیاست تسامح شاه سلطان حسین موجب شد که او یک شاهزاده گرجی که مسیحی بود را به فرماندهی قندهار برگزیند و او را روانه آن حدود کرد. این شاهزاده همان گرگین خان بود که به علت عصیان و عدم تمکین وی را به اصفهان می‌آوردند و مدتی بعد او را به قندهار فرستادند برای اینکه به امور قندهار سر و سامان دهد. اما نهایتاً به دلیل بی‌کفایتی و عدم تدبیر چنانکه بعداً خواهیم گفت کار بالا گرفت و منجر به شورش افغانه و سقوط اصفهان گردید (لاکهارت، ۱۳۶۸: ۹۶-۱۲۹). اما در کل با توجه به تسلطی که علامه مجلسی بر شاه سلطان حسین داشت تا زمانیکه وی در قید حیات بود مسیحیان مانند آرامنه و دیگر اقلیت‌ها در معرض سخت‌گیری‌های وی قرار داشتند.

زرتشتیان

با حمله اعراب و ورود اسلام به ایران، دین زرتشتی برخلاف دوران قبل که آیین رسمی این سرزمین بود، رو به افول رفت و به مرور در سراسر دوران اسلامی از پیروان این کیش ایرانی کاسته شد. آن‌ها در جامعه ایران به عنوان یک اقلیت دینی بشمار می‌رفتند که آداب و مناسک خاص خود را داشتند. این پارسیان زمانی خود را

«به‌دین» می‌نامیدند (یعنی بهترین دین)، حال در دوران صفویه با توجه به سیاست سختگیرانه حکومت با عنوان توهین آمیز «گبر» شناخته شدند و به آنها به عنوان مردمی مشرک نگریسته می‌شد. به نقل از شاردن «گبرها که نژاده مردمان ایران قدیمند و آتش پرست خوانده می‌شوند و در انتهای جلغا سکونت دارند چون به راستی بی‌بضاعت بودند از دادن جریمه معاف شدند. تهیدستی گبران مورد تأیید همگان است» (شاردن، ۱۳۵۰: ۷۱). وران صفویه، زرتشتیان در مناطق دورافتاده و به ویژه در روستاها ساکن شده و زندگی انزواگونه‌ای داشتند. زیرا از ابتدای گسترش اسلام، زرتشتیان اکثراً در روستاها باقی مانده بودند. مثلاً در فارس زرتشتیان موفق شوند تعداد، دین و دارایی خود را چندین دهه بیشتر حفظ کنند زیرا دهقانان، روستاییان را از نصایح واعظ اسلامی برکنار می‌داشتند. به نقل از استخری «زرتشتیان کتب مقدس، آتشکده‌ها و آیین‌ها را از دوران شاهان خود حفظ کرده‌اند ... آنها رسوم اجدادی خود را برقرار نگه داشته‌اند و بر طبق آنها عمل می‌کنند.» (استخری، ۱۳۷۹: ۱۱۲).

در زمان صفویان با توجه به سیاست مذهبی شاه سلطان حسین در گسترش مذهب تشیع، زرتشتیان چون دین تشیع را نپذیرفتند، به مشرکان و بت پرستان نیز معروف شده بودند که می‌بایست مانند سایر اقلیت‌های دینی جزیه بپردازند، که به نظر می‌رسد میزان آن سالیانه به طور متوسط برای هر فرد یک مثقال طلا بوده است. علاوه بر آن بر مشاغل آنان نیز نوعی مالیات بسته می‌شد. همچنین در امور بازرگانی آنان می‌بایست ده درصد مالیات ورود یا صدور کالاهای خود را بپردازند. در حالیکه این میزان برای کالاهای مسلمانان پنج درصد بوده است (میراحمدی، ۱۳۶۹: ۲۰).

در زمان فرمانروایی شاه سلطان حسین (۱۱۳۵-۱۱۰۵) که پادشاهی نالایق و سست عصری بود، با نفوذ روحانی منتفذ این دوره و عالم مشهور مذهب تشیع محمدباقر مجلسی، اوضاع برای زرتشتیان سخت‌تر شد. در سال ۱۱۱۱ ه.ق شاه سلطان حسین

فرمان اسلام آوردن اجباری زرتشتیان و رویگردانی از دینشان را صادر کرد اما بسیاری از زرتشتیان که به عقاید دینی شان پایبند بودند، حاضر به تسلیم در برابر فرمان شاه نشدند و بر باقی ماندن کیش خود پافشاری کردند. همین امر باعث شد که در نهایت بسیاری از آنها به فرمان شاه صفوی به قتل برسند. اندک شماری هم گریختند و خبر فاجعه را به هم کیشان روستایی شان در یزد بردند. آتشکده شان در همین زمان ویران و مسجدی به جای آن بنا شد. شاه حسین دستور داده بود که آنها اجباراً مسلمان شوند و فشار بر این اقلیت به قدری افزایش یافت که زرتشتیان آتش مقدس خود را مخفیانه از اصفهان به کرمان منتقل کردند. آنان را موجوداتی شوم و نحس به شمار می آوردند. اگر زرتشتیان نمی خواستند کیش خود را ترک کنند و در هر شهری که بودند جزیه می پرداختند اما باز هم در امان نبودند. اگر خشکسالی بود و باران نمی بارید، زرتشتیان را مسئول خشکسالی میدانستند. اگر باران به حدی می بارید که موجب سیل و ویرانی منازل می شد، آنان را می کشتند و اموالشان را به تاراج می بردند. هیچ زرتشتی مجاز نبود لباسی بپوشد که کبود رنگ باشد و حق سوار شدن بر اسب را هم نداشت. آنان نباید در موقع بارش برف و باران در معابر شهر یا قریه حضور می یافتند، دیوارشان نیز باید کوتاه تر از دیوار دیگران می بود و حق کاشتن برخی گل ها را نداشتند چون نمی بایستی عطر گل از خانه آنها به مشام می رسید (سروشیان، ۱۳۷۲: ۱۲۷). در واقع نظام روحانیت و قوانین متعصبانه حاکم بر آن بود که اجازه میداد محمد باقر مجلسی و محمد حسین و اطرافیان آنها نسبت به زرتشتی ها در ایران با خشونت رفتار کنند.

بررسی اوضاع اجتماعی یهودیان در جامعه صفوی

یکی دیگر از اقلیت های مذهبی در ایران عصر صفویان، یهودیان بودند که آنها نیز همچون آرامنه و زرتشتیان میبایست جزیه می پرداختند. در زمان شاه عباس به دلیل تلاش وی در تضعیف بنیان های روحانی سالار؛ اقلیت ها از آزادی نسبی برخوردار

شدند. دوران شاه عباس دوم مجدداً عصر اقتدار علماست و این آغازی برای اذیت و آزار یهودیان بود در زمان شاه سلطان حسین روحانیون نفوذ بی سابقه‌ای در دربار صفوی یافتند و به شدت بر شاه و فرمان‌های او اثر گذار شده بودند. خود شاه نیز بسیار خرافی و موهوم‌پرست بود و بیش از حد معمول و متعارف از دیگران تاثیر می‌گرفت. یهودیان نمی‌توانستند از خانه خود بیرون بیایند. شایعاتی در میان مردم اصفهان و کاشان پیچیده بود که یهودیان با مسلمانان لجاجت دارند و شراب می‌نوشند و مسلمانان هم باید بر آنها سخت گیرند و آنها را بکشند و دارایی‌شان را ضبط کنند (لوی، ۱۳۳۹: ۵۱). این عده گاهی متهم به جادوگری می‌شدند و هم چنین ضرر مادی بسیار می‌دیدند، زیرا قانونی وجود داشت که به موجب آن اگر یک نفر کلیمی یا عیسوی اسلام می‌آورد، می‌توانست اموال خویشان خود را تصاحب کند.

نحوه ارتباط شاه سلطان حسین با ملل مسلمان

روابط خارجی صفویان با عثمانی در سایه عملکرد مذهبی آنان

تاریخ طولانی سلسله صفویه حاکی برخورد و اصطکاک بین دو دولت ایران و عثمانی است. افزایش مریدان صفویه در خاک عثمانی و تبلیغ مذهب شیعه در آن سرزمین، سلاطین عثمانی را بر آن داشت که نه تنها در کشور خود با این نوع افراد مبارزه کنند بلکه دشمنی شدید بین دو دولت به وجود آمد که تا سقوط دولت صفوی ادامه یافت. البته این تخاصمات فقط به صورت نبرد فیزیکی و جنگها نبود بلکه عثمانی از تبعیضات مذهبی پادشاهان صفوی در ایران بهره جست و با حمایت از اقلیتهایی همچون یهودیان، موازنه قدرت را به نفع خویش تغییر داد. در واقع یهودیان و مسیحیان تحت استثمار مذهبی صفویان، به دولت عثمانی متمایل شده و در مقابل فشار صفویان به آنها پناه بسته و به کارشکنی علیه صفویان و ناامنی در مرزهای غربی می‌پرداختند.

روابط خارجی صفویان با گورکانیان هند در سایه عملکرد مذهبی آنان

بنابر گزارش منابع تاریخچه روابط رسمی صفویان و گورکانیان هند به دوران شاه اسماعیل صفوی و مناسبات قدرت و سیاسی وی با بابر بازمی‌گردد و از زمان شاه طهماسب تا پایان حکومت صفویان، با توجه به نقش حیاتی قندهار در حیات سیاسی و اقتصادی هر دو دولت، قندهار مساله جدال و کشمکش صفویان و گورکانیان گردید. در عصری که شاهان صفوی نوعی وحدت مذهبی با محوریت تشیع به وجود آورده و با اینکار خود پیروان دیگر ادیان و مذاهب را تحت فشار قرار داده بودند، اکبرشاه با وضع سیاست مذهبی کم نظیری نه تنها اقلیت‌های دینی را تحت فشار قرار نداد بلکه با اعطای آزادی‌های مذهبی به آنها و برگزاری جلسات دینی، محیطی باز و دل‌پذیری ایجاد کرده بود که موجب تبادل فکری و فرهنگی در میان ساکنان هند می‌شد. وضعیتی که در ایران تحت سیطره صفویه به هیچ وجه دیده نمی‌شد و گاه و بیگاه پیروان سایر ادیان مورد اتهام و ستم دستگاه حاکمه صفوی قرار می‌گرفتند (شهمردان، ۱۳۶۳: ۳۶). وجود چنین شرایطی و آزادی مذهبی موجود در قلمرو گورکانیان به همراه چشمداشت آنان به قندهار سبب شد تا پادشاهان گورکانی از نارضایتی اقلیتها و اهل سنت ساکن در مرزهای خود با صفویان بهره برداری نمایند.

روابط خارجی صفویان با ازبکان در سایه عملکرد مذهبی آنان

رویکرد تبلیغی صفویان در جهت اشاعه تشیع در خراسان و افراط برخی از مریدان شاه اسماعیل در این زمینه دامنه اختلافات مذهبی را با ازبکان افزون ساخت. از سوی دیگر تحریکاتی که برخی علمای ماورالنهر علیه مذهب صفویان به راه انداخته بودند، زمینه هرگونه مماشات را منتفی ساخته بود. بر اساس همین رویکرد بود که شییک خان ازبک کشتار مخالفان دین و دولت را وظیفه شرعی و دینی خود دانسته و سعی او و هم پیمانانش بر این بود که شیعیان طرفدار صفوی را از میان بردارند. از سوی دیگر شعارهای آغازین صفویان در لعن خلفا دستاویز محکمی را فراروی

ازبکان قرار داد تا با جدیت بیشتری علیه شیعیان فتوا صادر کنند. ازبکان تاخت و تاز به خراسان را که بیشتر با درون مایه غارتگری و زیاده خواهی همراه بود، در پوشش جهاد علیه بدعت و رفض قرار دادند و مبتنی بر همین شیوه هرگونه رفتاری را علیه شیعیان مباح شمردند.

بدین ترتیب در طول دوره صفویه بارها تهاجمات ازبکان به قلمرو صفویان صورت گرفت که نمونه عینی آن قتل عام مردم هرات به دستور عبدالله خان ازبک است و « ازبکان به نوعی مبالغه در قتل و غارت کردند که بسیاری از مردم تازیک نیز با وجود موافقت مذهب، با اولیا قزلباش کشته شدند.

نتیجه گیری

نفوذ روحانیت شیعه در دربار صفوی منجر به نوعی تعصب دینی حکومتی شد که شیوه حکمرانی شاهان صفوی را تحت الشعاع قرار داد. در واقع پادشاهان صفوی جهت تحکیم پایه‌های حکومتی خویش و کسب مشروعیت نزد عامه مردم و نفوذ و اعمال تصمیمات خویش در تمامی لایه‌های جامعه، به ترویج و تحکیم و تثبیت ایدئولوژی تشیع پرداختند. در دوران هر یک از پادشاهان بنابر سیاست خاص آنان و شرایط جامعه مذهب به نوعی ابزاری کارآمد برای اجرای منویات آنان درآمد. مثلاً شاه اسماعیل با رسمی کردن و ایجاد مقامات مذهبی، شاه طهماسب با دعوت از علمای جبل عامل، شاه عباس با دادن اختیارات مذهبی به علما البته با نظارت خود بر عملکرد آنان و تعامل سازنده به اقلیتهای هندو و ارمنی و یهودی و زردشتی... ولی در دوران پس از شاه عباس با قدرت یافتن مجتهدان در سیاست، نظریه تعامل مجتهدان و حکومت غالب گشت و نفوذ مجتهدان در عرصه حکومت را به جایی رسانید که با در پیش گرفتن سیاست تعصبات مذهبی، موجبات اذیت و آزار اقلیت-های غیرمسلمان و حتی مسلمانی همچون اهل سنت را فراهم آوردند. البته این امر پیامدهای منفی برجای گذاشت و پناهندگی اقلیت‌ها به دشمنان صفویه همچون

ازبکان و عثمانی و گورکانیان هند را به دنبال داشت و بر شدت تخصصات آن قدرتها با صفویان افزود. افزون بر این از داخل نیز این سیاست متعصبانه مذهبی ساختارهای از هم پوسیده حکومت را دچار نقصان بیشتری کرد و نیاز به حمایت و مدد اقلیت‌ها در مواقع ضروری همچون زمان حمله محمود افغان را غیرممکن ساخت. زیرا زردشتیان یا یهودیان به جای حمایت علیه صفویان شمشیر کشیدند. به علت بی تدبیری و باورهای خرافی و شخصیت ضعیف شاه سلطان حسین و بی‌اعتنایی به امور کشور و آزار و اذیت اقلیت‌های مذهبی و شورش افغان‌ها و روابط نادرست با همسایگان صفویان از جمله عواملی بودند که باعث به سقوط کشاندن دولت صفویه شد.

منابع

۱. استخری، ابواسحاق ابراهیم، (۱۳۷۹)، مسالک و ممالک، به کوشش ایرج افشار، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
۲. اعرابی، شکوه السادات، (بی تا)، ارمنیان و سقوط صفویه، فصلنامه علمی - پژوهشی تاریخ، سال سوم، شماره هشتم.
۳. تاجبخش، احمد، (۱۳۷۳)، تاریخ صفویه، شیراز: نوید شیراز.
۴. سانسون، (۱۳۷۷)، سفرنامه وضع کشور ایران، ترجمه محمد مهریار، اصفهان: گلها.
۵. سروشیان، جمشید، (۱۳۷۲)، زردشتیان کرمان در این چند سده، تهران: بینا.
۶. سیوری، راجر، (۱۳۸۰)، درباب صفویان، ترجمه رمضان علی روح‌اللهی، تهران: مرکز.
۷. شاردن، ژان، (۱۳۵۰)، سفرنامه، محمد عباسی، ج ۵، تهران: امیرکبیر.
۸. شهردان، رشید، (۱۳۶۳)، تاریخ زردشتیان - فرزندگان زردشتی، تهران: فروهر.

۹. فلور، ویلم، (۱۳۶۵)، برافتادن صفویان و برآمدن محمود افغان (روایت شاهدان هلندی)، ترجمه ابوالقاسم سری، تهران: توس.
۱۰. لاکهارت، لارنس، (۱۳۶۸)، انقراض سلسله صفویه و ایام استیلای افغانه در ایران، ترجمه مصطفی قلی عماد، تهران: مروارید.
۱۱. لوی، حبیب، (۱۳۳۹)، تاریخ یهود ایران، ج ۳، تهران: یهود ابروخیم.
۱۲. میراحمدی، مریم، (۱۳۶۹)، دین و دولت در عصر صفوی، تهران: امیرکبیر.
۱۳. هنزفر، لطف الله (۱۳۷۲)، آشنایی با شهر تاریخی اصفهان، اصفهان: گلها.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی